

(معاذی تبریزی)

گاهی از گوشة کتابخانه‌های بزرگ و اوراق کتابهای کهنه و قدیم نام بعضی از سخنوران و شعرای گمنام ادوار گذشته پیدا و ظاهر می‌شود که دانستن تاریخ آنها خالی از فایده نیست البته تحقیقات بسیار واستقصاء کامل لازم است تا تاریخ زندگانی یک شاعر گمنام و آثار وی از کتم عدم بمنصه ظهور و بروز برسد و این تحقیقات از حیث خدمت بادیات نیز بسیار سودمند است یکی از شعرای گمنام تبریز که در اوایل قرن هشتم و اوائل قرن نهم زندگی می‌کردارد شیربن حسن متخلص به (معاذی) تبریزی است این سخنور گمنام که نام و نشانی ازوی جز (دانشمندان آذربایجان) که چند سطری بطور خلاصه ذکر شده در هیچ یک از تذکره‌ها اثری از وی دیده نشده از تاریخ تولد وفات او نیز اطلاح صحیحی در دست نیست در کتابخانه اخوی حاج محمد نخجوانی دیوانی قریب پنج و شش هزار بیت ازین شاعر گمنام بنظر رسید که می‌توان گفت نسخه‌منحصر بفردی است و همان نسخه اولی است که در زمان شاعر نوشته شده برسم خط قدیم چنانکه و آنکه را چنانک و آنک نوشته وزیر تمام سینها سه نقطه گذاشته و مرحوم تریست نیز همین نسخه را دیده و در دانشمندان نام اورانقل کرده است این دیوان بقطع وزیری کوچک بوده وابعاد آن طولاً ۱۹ و عرضًا ۱۲۵ سانتیم می‌باشد چند صفحه از اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است اگر آنها را نیز بطور تقریبی بحساب آوریم جملتان کتاب سیصد صفحه می‌باشد هر صفحه ۱۷ - ۱۸ سطر است یک نقص دیگری هم دارد و آن اینست که در پنج صفحه آن از روی خط تصویرهای نامناسبی کشیده‌اند این دیوان تاریخ تحریر ندارد لیکن از رسم الخط و جنس کاغذ معلوم است که در اوایل قرن هشتم یا اوائل قرن نهم نوشته شده متاسفانه

خط آن بسیار بد مغلوط و ناخوانانست لیکن قصائد و غزلیات و قطعات بسیار عالی دارد که بعضی از آنها در این مقاله بنظر قارئین محترم میرسد کائب این دیوان بسیار بیسواند و بد خط بوده است بطوریکه مطالب را از ماقبل و ما بعد آن با قرینه باید بدست آورده در اینجا یک شعر ترکی بنظرم آمد اگرچه بزبان ترکی گفته شده ولی چون در حق کائب بد خط بیسواند گفته و بسیار خوب گفته است نوشتند آن در اینجا

نامناسب نیست

قطعه

قلم اول سون الی اول کاتب بد تحریرین که سواد رقمی سوره‌زی شور ایلر گاه بر حرف سقوطیله ایدر نادری نار گاه بر نقطه سقوطیله گوزی کورا ایلر بسیار خوب گفته لله در القائل ترجمة آن اینست بریده باد دست آن کاتب بد تحریری که سواد رقم او سوره‌را شور می‌کند یعنی سوره را شور هینویسد گاهی با سقط یک حرف نادر را نار و گاه با سقط یک نقطه (گوز) یعنی چشم را کور می‌کند این شاعر گمنام از او اخر قرن هشتم هجری تا اوائل قرن نهم بر حیات بوده و در دربار سلاطین شیروان مشهور به شردانشاهان بسیار مقرب و محترم بوده بمداحی سلاطین آن سلسله مشغول بود از سلاطین شیروان چند نفر را مدح کرده یکی امیر هوشنگ پسر کاؤس بن کیقباد که از سال ۷۷۴ تاسال ۷۸۴ بر تخت سلطنت نشسته و یکی امیر شیخ ابراهیم بن سلطان محمد کیقباد است که عزماده امیر هوشنگ بود و در سال هفتاد و هشتاد چهار بعد از امیر هوشنگ بسلطنت رسیده امیر شیخ ابراهیم بعد از وفات امیر تیمور کورکان بر حیات بوده و در سال ۸۱۵ در جنگ قره یوسف ترکمان اسیر و با پرداختن مال خطیری مستخلص شده و در سال ۸۲۰ هجری وفات نموده این امیر شیخ ابراهیم بر گزیده ترین و معترتبین سلسله شردانشاهان بود در کتب تواریخ رذانت عقل و تدبیر وی را ستوده‌اند و معاذی اورا زیادتر از سایرین مدح کرده است این امیر شیخ ابراهیم همانست که در تواریخ نوشته‌اند در سال ۷۸۸ هجری موقعیکه امیر تیمور بطرف شیروان یرش برد این امیر بار شاد عقل دوراندیش خود کمر اخلاقی

بر میان بسته از راه انقیاد و خدمتگذاری به استقبال صاحبقران امیر تیمور رفته و بر کاب بوسی آنحضرت شفافت و با این تدبیر عاقلانه رعایای خود و مملکت متصرفی خود را از دست تطاول غارتگران محفوظ و مصون داشت و پیشکش‌های بیشماری بحضور امیر تیمور عرضه داشت و از هر جنس لائق شاهانه از قبیل اقمشه و لباسهای ابریشم زرد بفت و زرد و شمشیر واسب و غلام و کنیز بقاعده‌غمغول از هر کدام نه که (تقویت تقویز) می‌گفتند از نظر امیر تیمور واعیان دولت گذرانید لیکن غلام هشت نفر بود علت را پرسیدند امیر شیخ ابراهیم زمین خدمت را بوسیله در صف غلامان ایستاد و گفت غلام نهمی خود من هستم

قطعه

غلامان ترکی زبان هشت برد	بجای نهم خویشن را شمرد
چو گل شاه بشکفت از کار او	از آن کرده شد گرم بازار او

این مسئله به امیر تیمور بسیار خوش آمد و امیر شیخ ابراهیم را با صنایف الطاف شاهانه و انعام و احسان بی کرانه اختصاص داده و بخلعت شاهانه و کلاه و کمر و زر و زیور مخلع گردانید و تمام ایالت آن نواحی و قلمرو شیر و آنات را تا اقصای البرز به قبضه حکومت وی سپرد

نام اصلی معاذی اردشیر پسر حسن میباشد و از یک قصيدة که در وصف شمع و مدح امیر شیخ ابراهیم چهارمین پادشاه شیر و آن گفته چنین مستفاد میشود چند سطر از آن قصيدة نوشته میشود

کرده هر شب تخت سیمین جلوه گاه خویشن	شمع بزم آرا عروسی بین میان انجمن
از همه شاهان عالم کردگار ذوالمن	شه غیاث دولت و دین آنکه اورا برگزید
مدحت او هست در قران حتیفاً مسلمان	شاه ملت شیخ ابراهیم کرز عز و شرف
هر کز جود و کرامت کاشف سر و عنان	مظہر دین و دیانت دافع ظلم و فساد
کر کند شه تربیت بر اردشیر بن حسن	در کمال سحر سازی میتوان شد صد ظهیر

در مدح امیر هوشنگ سومین پادشاه از سلسله دوم شروانشاهان نیز قصیده‌ای گفته
که چند بیت نوشته می‌شود

در پات سرنها ده ام از من مدار دست	ای بر هوای سر و تو بر سر هزار دست
از روی قدر و جاه بر این نه حصار دست	اعظم جلال ملت و دین آن که یافته است
بر دوش نه فلك نهد از اعتبار دست	هوشنگ شاه آن که به نگام کبریا
	در آخر می‌گوید

پوشده بندۀ خلعت و گوید بر آردست	تاقچون قصیده عرض کنم بر ضمیر شاه
زیرا پی دعای تو آید بکار دست	دست جهانیان بدعايت گشوده باد
تاخلعت بقای تو باشد هزار دست	بادا بقای مدت عمرت هزار سال
در غزلیات تخلص خود را معاذی گفته و وجه متخلص بودنش بمعاذی از یک رباعی که در دیوانش هست چنین استنباط می‌شود که خود را از اولاد معاذین جبل دانسته این رباعی را کمال خجندی در حق او گفته و در دیوانش چنین مسطور است حضرت شیخ در حق او گوید	در غزلیات تخلص خود را معاذی گفته و وجه متخلص بودنش بمعاذی از یک رباعی که در دیوانش هست چنین استنباط می‌شود که خود را از اولاد معاذین جبل دانسته این رباعی را کمال خجندی در حق او گفته و در دیوانش چنین مسطور است حضرت شیخ در حق او گوید

استاد قصيدة و پیر غزالی	ای آن که بفن شاعری بی بدلی
آری چو تو از نسل معاذ جبلی	داری سخن بلند بر اصل متین
معاذی با حاج محمد عصار تبریزی (۱) و سلمان ساوجی و کمال خجندی معاصر	معاذی با حاج محمد عصار تبریزی از شعرای قرن هشتم تبریز است استاد ماهر و از مداحان سلطان اویس ایلخانی بوده منظومه‌ای دارد بنام مهر مشتری که جامی در حق آن نوشته که این مرد روی مردم تبریز را سفید کرده محال است که درین بحر مشنوی بدین خوبی گفته شود مطلع آن اینست
که نامش هست نقش خاتم عشق	بنام پادشاه عالم عشق
که از من تادم مرگست يك گام	چنانم در فرات اى گلندا

(۱) حاج محمد عصار تبریزی از شعرای قرن هشتم تبریز است استاد ماهر و از
مداحان سلطان اویس ایلخانی بوده منظومه‌ای دارد بنام مهر مشتری که جامی در حق آن
نوشته که این مرد روی مردم تبریز را سفید کرده محال است که درین بحر مشنوی بدین
خوبی گفته شود مطلع آن اینست

که نامش هست نقش خاتم عشق	بنام پادشاه عالم عشق
که از من تادم مرگست يك گام	چنانم در فرات اى گلندا

شده باسلمان ساوجی علاوه برمعاصر بودن رقابت هم درین بوده است و همه وقت
برتری خود را ازسلمان اظهار میدارد ودرعین حال بهاستادی کمال اسماعیل اقرار و
اذعان دارد وغالب قصاید سلمانرا نظیره گفته چند بیت از قصيدة که در مدح امیر
شیخ ابراهیم از آخرین سلسله شروانشاهان گفته نوشته میشود

سنبلت آمده ازسر و خرامان برسر	ای سهی سر و قدرت را مه تابان برسر
سر و ازرشک قدت کوفته دستان برسر	شمع در هجر رخت سوخته از سرتاپای
همچوین آمدام امروز زسلمان برسر	گرچه در مدح تو ای شاه محمد سیرت
میز نم هر نفسی دست ذ نقسان برسر	با کمال سخن پاک کمال اسماعیل
کف زرشک کرمش قلزم عمان برسر	بحر احسان و عطا شیخ براهیم که زد
گرز لطفی فکنی سایه احسان برسر	در ننای تو سخن را برسانم بکمال
باد پیوسته ترا سایه یزدان برسر	گلشن عمر تو سر سبز و خوش و خندان باد

این قطعه را درحق سلمان ساوجی و حاج محمد عصار تبریزی گفته و نسبت
سرقت اشعار شعر را بعصار داده است

اسامی شعرای قدیم احیا کرد	اگرچه ز بدء دوران جمال دین سلمان
که شعر جمله بدیوان خویش املا کرد	عجب مدارکه عصار نیز کرد احیا
ایضاً درحق حاج محمد عصار تبریزی این رباعی را گفته و شعر او را ستوده	
واشاره به استادی وی وتلمذ خود نموده است	

ای طبع تو بحر لفظ و معنی و خیال	شعر ترتو روan تر از آب زلال
المنته لله که پس از چندین سال	از تربیت شما رسیدم بکمال
معاذی همسافرتی نیز به گیلان نموده و در آنجا امیر سید رضی الدین کیا و امیر	
سید رضا کیا را که از حکمداران گیلان ولاهیجان بودند مدح کرده است بنا بنکارش	
مجمل فصیحی (۱) این امیر سید رضا کیا در سالهای ۸۲۹ یا ۸۳۰ وفات نموده همچن	

(۱) نسخه‌ای از مجمل فصیحی در کتابخانه اخوی حاج محمد نججوانی هست

امیر سید ناصر کیا را که در سال ۸۳۷ بوزارت نشسته قصيدة در مدح وی گفته است
قصيدة ایکه در مدح امیر سید رضی الدین کیا گفته معلوم میشود وی معاذی را به گیلان
دعوت کرده واود ررفتن تاخیر نموده پس از تاخیر زیاد رفته و چکامه‌ای بسیار عالی
و شیوا گفته وعد خواهی از تاخیر کرده است چند بیت از آن قصيدة نوشته میشود
قصیده در مدح امیر سید رضی الدین کیا

آنک باشد با وجودش دین و دولت برقرار
آسمان عدل را برمحور رأیش مدار
سر به پیش افکند چون فاقاف هنگام وقار
تیغ پولادت دهد سد ممالک را حصار
سر و میگوید دعاایت بر لب هر جو بیار
دیدم از گردون دون پرور جفای بیشمار
گشت بالله چشم امید من بیچاره چار
مرع زیر ک را نباشد خوبتر از هرغزار
تحفه‌ای بردارو شوبر مرکب دولت سوار
دست زن در دامنش کالاعتذار الاعتذار
رخ نهادم بر جناب شهریار کامکار
در بر شاهی که باشد از سلیمان یادگار
از پی نعت رسول و بعد حمد کردگار
باد یمنت بر یمین و باد یسرت بر یسار
سروقدت بر کنار جوی دولت برقرار
قصیده‌ای که در مدح امیر سید ناصر کیا وزیر گفته این چهار بیت از آن قصیده است
از بھر آنک حکم تو بر چرخ آمر است

بوالمظفر خسر و غازی رضی ملک و دین
اختران چرخ را برسمت فرماش همیز
ای جهانگیری که پیش حام پا بر جای تو
کلک در بارت دهد عقد ممالک رانظام
دستها بگشوده و سر کرده سوی آسمان
پادشاهها تاجدا افتادم از خاک درت
زان تظار خاک پای شه که باشد نوز چشم
بخت گفتم کای معاذی سوی گیلان عزم کن
از دعای شاه کان فرضست بر خلق جهان
روی بر خاک جناب شاه نه مانند گرد
چون شنیدم این سخن یدار گشتم همچو بخت
تحفه آورده ام اما بود پای ملخ
تابود مدح سلاطین در کتاب ذوالمن
باد مدح ذات تو سردفتر دیوان مجد
باغ ملک از آب تیغت دایما با آب ورنگ
صدرا بمدح ذات تو طبع هن انوریست
محکوم امر نهی تو بادا مدار چرخ

صدسال برسیر وزارت بفرو جاه باقی بمان که خصم ترا وقت آخر است
 یعنی نظام ملت و دین آصف زمان ناصر کیا که ذان و را بخت ناصر است
 راجع بتاریخ تولد و سن و سال معادی آنچه از دیوان خود استنباط می‌شود
 اینست که امیر هوشنگ سومین پادشاه از سلسله دوم شیروان شاهان پسر کاؤس بن کیقباد
 را که در سال ۷۷۴ به تخت سلطنت نشسته اورا مدح گفته سن او را اگر بیست سال
 فرض کنیم تاریخ تولد وی مابین سالهای ۷۵۰ و ۷۶۰ هجری می‌باشد و در سال ۸۳۷ امیر سید
 ناصر کیا وزیر را مدح گفته در این صورت سن وی به هشتاد بالغ می‌شود و بعد از آن
 تاریخ زندگانی وی روشن نیست و معلوم نیست کی از جهان هستی رخت بر بسته
 در حدود هشتاد هجری که امیر میرانشاه در تبریز بود معادی نیز در تبریز بوده و رفتن
 میرانشاه بخانقاہ شیخ گمال خجندی علیه الرحمه و پرداختن هزار دینار قرض او
 مشهور است محتمل است معادی نیز قطعه زیر را در آن باره گفته که جمال الدین
 صوفی و کمال خجندی نیز حضور داشتند

دوش می‌گفت رمزی از سر حال	شیخ هرشد کمال ملت و دین
پادشاهی است بس فرشته خصال	که شهنشاه میر میرانشاه
گفت او خسروی است فرخ فال	در جوابش جمال دین صوفی
پادشاهی است با جمال و کمال	بعد ازان در میان معادی گفت
معادی اغلب عمر خود را در دربار امیر شیخ ابراهیم از آخرین سلسله شروانشاهان	
گذرانیده و قریب چهل سال در دربار آن پادشاه مشغول مذاхی بوده قصاید	
بسیار عالی در حق وی گفته است چند شعر از قصیده‌ای که چهل سال اقامت اورا	
در دربار آن پادشاه میرساند نوشته می‌شود	

همچون تنی است مملکت شیر وان که بی‌سر است	شاه تو تاز هملکت خویش رفته‌ای
چون گوش روزه دار بر الله اکبر است	چشم امید خلق شما خی ز انتظار
خورشید را به بیت شرف جای خوشر است	وقتست سایه بر سر در بند افکنی

شاهها مرا بخدمت خسر و حکایتی است
چل سال رفت تا که درین در ملازم سنت
از فیض دست شاه جهان جمله تازه شد
بهر همه برات نوشته است بخششت
بس کن معاذیا و دعا کن بصدق دل
قصیده‌ای نظیره بقصیده انوری در مدح امیر سید رضی الدین کیا گفته که چند
بیت از آن نوشته می‌شود متأسفانه از اول قصیده که در اول کتاب است چندیتی افتاده است
از شوق رخ تازه گل بلبل سر هست
بگشود دگر بار زبان سوسن آزاد
یعنی که رضی الحق والدین که بدولت
از حضرت حق دست تو شد ضامن ارزاق
خان کرمت عام بود شاه و گدا را
هر چند که استاد سخن انوری امروز
گر رو به خود خوانیم از غایت تعظیم
در مصر بقاذات ترا امن و امان باد
روز تو همه عید و شب جمله شب قدر
راجع به تبریزی بودن معاذی در دیوانش قصیده‌ای هست که پس از مدح امیر
شیخ ابراهیم تقاضای تعمیر خانه خود را که از بارش زیان دیده بود کرده است چند
بیت نوشته می‌شود

ای بحکم تو سد باب الباب
پیش تیغت سران نهند رقاب
گشته ویرانه همچون نقش بر آب
گاه از نازکیش میچکد آب

شاه غازی غیاث دولت و دین
پیش تیرت سپر شوند اعدا
در حوالی و ناقکی دارم
گاه از کنه‌گیش ریزد خاک

آب از خانه‌های دیده چکید	رفت از دیده پر آب خواب
متغیر نشسته‌ام که دری	بگشايد هفتح الابواب
خانه پر آب مرد تبریزی	همچو خرمانده درمیان گلاب
دوستانت چو مهر فوق فلك	دشمنانت چو آب تحت تراب
كمال خجندی درديوان خود دردو قطعه زير نام معاذی را گفته است	قطعه
دعای من اینست درهر نمازی	بخلوت که یاملجائی یامعاذی
نگه‌دارا صحاب ذوق طرب را	زچنگ ملاطی و شعر معاذی
قطعه	
ای طالب معانی در شاعری زهر در	در حجر معاذی چون آیی و نشینی
از بس تواضع او را کوچک دلی شناسی	لیکن برادر او مرد بزرگ بیشی